

تخصص و تمحص در مباحث نظری

اشاره:

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر رشاد، در سال 1335، در خانواده‌ای اهل علم، چشم به جهان گشود. دروس حوزه را در سال 1346 در تهران آغاز و در سال 1349 عازم حوزه علمیه قم شد. پس از گذراندن دروس دوره سطح، مجموعاً حدود 52 سال دروس خارج فقه و اصول را از محضر بزرگانی چون آیات عظام وحید خراسانی، علی مشکینی، مجتبی تهرانی و مقام معظم رهبری دام عزه، بهره برد و سطوح مختلف فلسفه را نیز، نزد اساتیدی چون دکتر احمد بهشتی، شهید مرتضی مطهری و محمد محمدی گیلانی، فرا گرفت. ایشان در سه دهه گذشته، پیوسته به تدریس سطوح عالی فقه و اصول، فلسفه دین، فلسفه و عرفان، تفسیر و منطق فهم دین در حوزه و دانشگاه اشتغال داشته‌اند. از فعالیت‌ها و مسئولیت‌های ایشان می‌توان به عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، تأسیس و ریاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ریاست شورای مدیریت حوزه علمیه استان تهران، تولیت مدرسه علمیه امام رضا (ع) اشاره داشت. ایشان صاحب تألیفات و مقالات متعددی در عرصه‌های مختلف دین پژوهی هستند.

در ادامه، گزیده‌ای از فرمایشات مهم و راهبردی ایشان در هفته پژوهش، مورخ 1391/09/03، در نشست پژوهشگران اهل قلم مدارس علمیه استان تهران، تقدیم می‌گردد.

یکی از آفات مهم رشد علمی، پراکنده کاری مختلف علمی است. عصری که این امکان وجود داشت تا یک نفر همه فن حریف تربیت شود، مدت‌هاست که سپری شده است. نباید ادعا کرد که در گذشته افرادی بوده‌اند که در علوم مختلف، صاحب نظر و اثر بوده‌اند. ابن سینا هم حکیم حکمت نظری است و هم طبیب است. در طب، «قانون» را نوشته که قرن‌ها مورد رجوع و مورد تدریس بوده، و در کنار آن کتاب «شفا» را نیز تألیف کرده است. هم «اشارات» را نوشته و هم دستی در حکمت مشاء دارد و به تعبیری نام‌آورترین فیلسوف مشائی است. در پایان عمر نیز به حکمت اشراق متمایل می‌شود و کتاب «حکمت مشرقیه» را می‌نویسد که در دسترس ما نیست. در کتاب «اشارات» نیز که آخرین اثر اوست، سه فصل و نطف آخر را به‌عنوان فلسفه عرفان تدوین می‌کند که نشان از گرایش عرفانی اوست. در این خصوص، شاید بتوان از «شیخ بهایی» نیز نام برد که به عهد ما نزدیک‌تر است. همچنین در روزگار ما شاید بتوان به علامه شهید مطهری (ره) نیز در این خصوص اشاره کرد.

در جواب این ادعا، اولاً باید گفت که دوره همه فن حریفی گذشته است. حتی این کلام از ابن سینا نیز نقل شده است که گفته: «من با هر ذوفنونی مواجه شدم فائق آدمم، ولی با هر ذی‌فنی که روبرو شدم ناتوان بودم.»

ثانیاً: استثنائات قاعده نیستند و ابن سینا در تاریخ ما یک استثناء است. به تعبیر شیخ‌الحکماء المعاصرین علامه جوادی آملی: «شیخ نه استاد دارد و نه شاگرد.» شاید بتوان گفت که علامه شهید مطهری (ره) نیز در این خصوص یک استثناء هستند. حال، این استثناء یا «استعدادی» است و یا «تلاشی» است؛ البته شهید مطهری (ره) بیش از آنکه از استعدادی ویژه برخوردار باشد، تلاش ویژه کرده است. اهتمامی که شهید مطهری (ره) به کار داشته، کم‌مانند است. همه وجود شهید مطهری (ره) یک پارچه تلاش بود و معلوم نیست همه چنین باشند. در روزگار ما رشته‌ها و حوزه‌های گسترده‌ای به وجود آمده است. برای مثال اگر بنا باشد یک محقق، فقط رشته‌های حوزه دین پژوهی را توصیف کند، تحقیق گسترده چندساله‌ای را می‌طلبد و یک اثر حجیم به وجود خواهد آمد.

اصولاً کسانی که به جنگ مکتب، نظام و مذهب ما می‌آیند، افرادی کارآزموده، کاردیده، تحقیق کرده و صاحب‌نام جهانی هستند. اگر هم در داخل افرادی هستند که مطلبی می‌نویسند و مقاله می‌دهند، مبدع و مبدأ مسئله نیستند، بلکه این افراد مترجمان متونی هستند که نامی از صاحب اصلی اثر نمی‌برند. هیچ‌یک از این افراد داخلی مبدع و مبدأ نیستند. مبدع و مبدأ این دیدگاه‌ها در نقاط دیگر جهان است و آن‌ها نیز کار کرده و کارآزموده‌اند. اما ما در اینجا نشسته‌ایم و تصور می‌کنیم با همین تحصیلاتی که در حوزه‌های علمیه رایج است، می‌توانیم پاسخگوی این مسائل باشیم. اما این چنین نیست.

ما شاهدیم که مباحثی از ناحیه افرادی مطرح می‌شود و بزرگان و اعظام حوزه، گاهی به مواجهه اقدام می‌کنند و مطلب ناتمام می‌ماند و سر آن هم این است که دیگران کار کرده‌اند. یک نفر همه عمر خود را روی یک نظریه کار می‌کند. حال اگر نظریه او علیه ماست و بنیادبرانداز است، ما نیز باید همه عمر در مواجهه با او کار کنیم تا بتوانیم با او مقابله کنیم. برای مثال پروفیسور جان هیک نزدیک به هفتاد سال تنها روی نظریه «پلورالیسم دینی» کار کرده است و ظاهراً نیز مبدع این نظریه است. آقای ایان باربور نزدیک به هفتاد سال تنها روی یک مسئله از مسائل فلسفه دین کار می‌کند و هدف او تنها دفاع از دین است. البته نظریات جان هیک، در ظاهر همدلانه است، ولی در نهایت به ضرر دین حق تمام می‌شود، اما ایان باربور از دین دفاع می‌کند و به همین جهت هنگامی که ما در حوزه و دانشگاه قصد تدریس علم و دین را داریم، اثر این نویسنده مسیحی را ترجمه و تدریس می‌کنیم. یعنی اثر یک مسیحی را در دانشگاه و حوزه اسلامی تدریس می‌کنیم. سر توفیق ایان باربور این است که هفتاد سال تنها روی یکی از مسائل فلسفه دین (مسئله رابطه علم و دین) کار کرده است.

اما مقالات ما تنها مصرف داخلی دارد و از مرزهای کشور و یا حتی شهر قم خارج نمی‌شود. البته بزرگان ما نیز به همین صورت کار کردند و جهانی شدند. شراعی به چندین زبان از جمله فرانسه که کانون حقوق جهان است، ترجمه شده و هنوز هم محل مراجعه است. یعنی اگر ما هم حرفی برای گفتن داشته باشیم، در مقیاس جهانی به آن مراجعه می‌شود. ولی اگر کار نکنیم حرف ما نیز شنونده ندارد. در اینکه باید زیرساخت‌های علمی و معرفتی خود را محکم کنیم هیچ تردیدی نیست، یعنی از همان ابتدا که طلبه ادبیات، صرف و نحو و

بلاغت را آغاز می‌کند، باید قوی و محکم درس بخواند. همان متون ثقیل و دشوار را باید بخواند و بفهمد و البته باید فهم‌محور باشد و نه حافظه‌محور. در سیستم آموزشی، ما نظامی را به‌عنوان «نظام پرورش‌مآل» مطرح کرده‌ایم که در مقابل «نظام فراگرفت‌مآل» قرار می‌گیرد. نظامی که اکنون در آموزش و پرورش و دانشگاه رایج است و با کمال تأسف در حوزه‌ها نیز در حال رایج‌شدن است، «نظام فراگرفت‌مآل» است. بناست که فرا بگیریم و حفظ کنیم که بعد از جلسه امتحان نیز مطالب فراموش می‌شود. در حالی که بر خلاف این روش، باید استعدادهای خود را پرورش بدهیم و از حفظ کردن دوری کنیم.

به هر حال موضوع «تخصص، تمحص و تمرکز» لازم است؛ البته این لزوم به این معنا نیست که زیرساخت‌ها و بنیادها فراموش شود. باید از صرف و نحو، بلاغت، منطق و فقه و اصول آغاز کرد و این دروس را قوی خواند و خوب فهم کرد و در آن‌ها ورزیده شد. اگر سرمایه اولیه را نداشته باشیم بی‌مایه فطیر است و نانی به دست نمی‌آید و آنچه به دست می‌آید قابل مصرف نیست. اگر سواد اولیه و بنیادین را نداشته باشیم تحقیق هم معنایی ندارد. کسی که به قوه اجتهاد نرسیده است نمی‌تواند چیزی بنویسد. کسی که مجتهد نیست نمی‌تواند تحقیق کند. تحقیق نیازمند قوه اجتهاد است و بدون اجتهاد، تحقیق تنها رونویسی است. اگر کسی به نقطه اجتهاد نرسد، محقق نیست. محقق؛ یعنی کسی که به صورت اجتهادی و با قوه اجتهاد و به روش اجتهادی حق را به کرسی بنشاند. «تحقیق یعنی حق را به منصف اثبات نشاندن.» در فصلنامه علمی- اطلاع‌رسانی محفل شماره 2 معاونت پژوهش حوزه‌های علمیه استان تهران؛ مطرح کرده‌ام که کلمه «تحقیق» غیر از «پژوهش» است. در هیچ‌یک از اصطلاحات «کاوش»، «پژوهش»، «مطالعه» و... عنصر حق‌جویی، حق‌یابی و به‌کرسی‌نشاندن آن تعبیه نشده و تنها در واژه «تحقیق» این معنا وجود دارد.

بنابراین ما باید تحقیق کنیم و اجتهاد عبارت است از اینکه حق را بشناسیم و بر کرسی اثبات بنشانیم. بنابراین دروس اصلی به‌جای خود و تلاش برای دست‌یافتن به ملکه اجتهاد به‌جای خود. بدون اجتهاد؛ هیچ تولیدی ممکن نیست، مگر پرداختن به مباحث ترویجی، ریزه‌خواری و مصرف‌گرایی محصولات دیگران و شاید در نهایت تنها توزیع‌کننده باشیم و در انتها مولد نخواهیم بود. تولیدکننده کسی است که قوه اجتهاد کسب کرده باشد، و الاً توزیع‌کننده است. مطالب دیگران را می‌گیرد و در ظاهر کتاب می‌نویسد، اما این حرف، حرف دیگری است و حرف خود او نیست. توزیع و مصرف، یک کار خدماتی است و هنری نیست. یک دانشجوی الهیات هم در این حد می‌تواند ارائه‌ای داشته باشد و اگر خوش‌قلم هم باشد، زیباتر از موسس نظریات نیز توان ارائه مطالب را دارد. اما این هنر نیست و این فرد تنها نویسنده است و نه محقق. آنکه می‌نگارد، غیر از آن کسی است که می‌اندیشد و اندیشه تولید می‌کند. این هنر بسیار بزرگی است که فردی پنجاه اثر تحقیقی داشته باشد. البته کسانی هستند که شاید در حدود صد اثر داشته باشند ولی هیچ‌یک تحقیقی نیست و همگی توزیع‌افکار دیگران است و چیزی از خود ابداع نکرده‌اند. یک فرد، آنگاه می‌تواند مصداق مجتهد قلمداد شود که به فصلی بین پیش و پس از خویش تبدیل شود و همانند یک مفصل باشد. بگویند قبل از او این نظر نبود، بعد از او نظر آمد. اما اگر قبل و بعد یک فرد، تفاوتی نداشته باشد، هیچ نقشی در تاریخ علم ندارد و تنها توزیع‌کننده بوده است؛ ولو تفسیر چهل‌جلدی نوشته باشد. ملاک هرگز حجم و کمیّت نیست. اما اگر کسی توانست در تاریخ علم تبدیل به مفصل تاریخ شود و نقش یک فصل را در سیر تاریخی یک علم ایفا کند، مجتهد است. رساله‌داشتن و ده جلد اصول نوشتن هم ملاک اجتهاد نیست و البته اجتهاد تقلیدی است و از استاد خود تقلید کرده است. آنچه از استاد شنیده، خوب حفظ کرده و همان را دوباره نوشته است و حرف تازه‌ای نکرده است. مجتهد آن نیست که از یک فرآیند پیروی و آن را حفظ کند، و در نهایت هم به آن نتیجه‌ای برسد که دیگران رسیده‌اند. مجتهد آن است که فرآیند ابداع کند و اگر فرآیندی را به کار می‌برد، فرآورده تازه ارائه کند.

اگر بخواهیم تخصص و تمحص پیدا کنیم باید چه کار کنیم و با چه مبنا و روشی پیش برویم؟ اینکه همین درس‌های معمول مطالعه شود، کافی است؟ آیا علوم دین تنها همین‌هاست؟ آیا زندگی مردم با همین چند علم اداره می‌شود؟ فقه، کانون و محور علوم دینی ماست، زیرا در فقه اجتهادورزی می‌کنیم و شریعت را فهم می‌کنیم و به مردم منتقل می‌کنیم. اصول نیز مبادی روش تفقه است. تفسیر، مطالعه اصلی‌ترین منبع فهم دین است. حکمت و فلسفه، بنیادها را به ما می‌دهد. کلام، عقاید ما را تأمین می‌کند. ملاحظه می‌کنید که همه این‌ها بسیار کارآمد و ارزشمند است، ولی کافی نیستند. ما از سبک زندگی چه چیزی تولید کرده‌ایم که مردم سراغ سبک زندگی غربی نروند؟ بخش عمده‌ای از سبک زندگی را علوم انسانی می‌سازد. ما چقدر در علوم انسانی کار کرده‌ایم؟ چند متخصص اقتصاد، مدیریت، سیاست، حقوق و... داریم؟ البته فقه ما غنی و قویم است و خلاء حقوق را پر می‌کند، اما در همین فقه نیز کار کافی نکرده‌ایم. آیا این هنر است که بعد از چند سال همان ابوابی را در فقه مطالعه و تدریس می‌کنیم که علامه حلی صورت‌بندی کرده است؟ در این چند سال ما چه کرده‌ایم؟ آیا یک باب به این فقه افزوده‌ایم؟ کجاست فقه‌المدیریت، فقه‌الاداره، فقه‌السیاسه، فقه‌الاقتصاد و...؟ این ابواب کجا هستند؟ آیا ما در حوزه فقه مدیریت، حرفی برای گفتن داریم؟ حضرت آقا این‌همه فرامی‌خوانند که کرسی‌های فقه حکومت دائر شود، فقه حکومت، به چه معناست؟ فقه حکومت، یعنی باب طهارت و صلاه؟ آیا در باب طهارت و امور شخصی، فقه حکومت داریم؟ چرا همواره در فقه از طهارت آغاز می‌کنیم؟ پس چرا یکی از ما فقه اقتصاد نمی‌دهیم؟ آنگاه توقع هم داریم که نظام اسلامی باشد و ادارات ما اسلامی باشد. با چه الگویی یک مدیرکل و یا وزیر و رئیس‌جمهور، می‌تواند یک وزارتخانه و یا کشور را اداره کند؟ آیا یک اثر در فقه مدیریت داریم که در اختیار این‌ها قرار بدهیم؟

بنابراین؛ نه تنها ما در علوم اسلامی مقصّر هستیم و تولیدی نکرده‌ایم، در همین دانش‌های حوزه هم درجا می‌زنیم. همین فقه را می‌توان به صدها رشته تجزیه کرد. فلسفه فقه را در نظر بگیرید که حوزه بسیار گسترده‌ای است. آیا بدون فلسفه فقه، می‌توان استنباط کرد؟ وقتی ماهیت حکم، اعتبار و جعل، فهم نشود، آیا استنباط و تشریح میسر است؟ اگر غایات شریعت را نفهمیم و غایت دین را درک نکنیم آیا استنباط می‌تواند صائب باشد؟ استنباط باید با روش اجتهادی و معطوف به غایت شریعت، اتفاق بیافتد. فقه هزارویک مسئله دارد که همگی در متن استنباط حضور دارند. در اینجا اگر بخواهیم مبالغه کنیم باید بگویم نقش فلسفه فقه، در استنباط فقه از اصول فقه بیشتر است و اگر مبالغه نکنیم باید بگویم که نقش فلسفه فقه، دست‌کم به اندازه نقش اصول در استنباط احکام است. و همه این‌ها درحالی است که حتی فلسفه فقه در حوزه‌های ما، یک رشته هم نیست. شما نمی‌توانید ده نفر را نام ببرید که متخصص و کارکرده فلسفه فقه باشند. فلسفه فقه همانند اصول کاربرد دارد، قواعد فقهیه چقدر کاربرد دارد؟

از کلام صحبت می‌کنیم؛ حضراتی که می‌فرمایند کلام فعلی کافی است، توضیح دهند که کلام فعلی ما، کجا را بسنده می‌کند؟ بعد از کلام فلسفی که خواجه تأسیس کرد، ما چه کرده‌ایم؟ و اکنون که به عقیده ما علامه مطهری (ره) کلام جدید و الهیات عقلانی اجتماعی را تأسیس کرده است، در این خلاء چندصدساله بین خواجه و علامه مطهری (ره) چه کرده‌ایم؟ بنده بی‌اطلاع نیستم و باید بگویم که در این زمینه تهی هستیم، حرف نویی نداریم و امروز نیز حرف‌های خواجه چندان قابل دفاع نیست و زیرساخت‌های آن متزلزل شده است. خواجه نابغه بوده، اما نابغه دوران خودش. باید از خواجه، صدرا، شیخ اشراق و دیگر بزرگان عبور کنیم. ما باید از این بزرگان عبور کنیم و پیش بیافتیم و البته باید یافته‌های آنان را در چنگ داشته باشیم و از معبر آن‌ها قدمی جلوتر بگذاریم. کلام خواجه مبتنی بر اصالت ماهیت است، و الآن نزدیک به چهارصد سال است که صدرالمتألهین، آن را نقد و رد کرده است.

حوزه کلام نیز بسیار گسترده است. امروز هم دانش‌های فراوانی تولید شده که بالمعنی اعم کلامی هستند و ما اصلاً در آن حوزه‌ها ورود نکرده‌ایم و هم مکاتب و آرای بسیاری در حوزه کلام ایجاد شده که ما ورودی نداریم. فلسفه دین، به ظاهر یک دانش و رشته است، اما آن‌چنان گسترده و وسیع است و مکتب‌ها و مسائل بسیاری در این حوزه ظهور کرده است. در کل حوزه علمیه ما، فلسفه دین حتی به‌عنوان یک رشته جزئی هم قلمداد نمی‌شود. مؤسّسین فلسفه دین ملحدین هستند که امروز بنیادهای دین را به لرزه درآورده است. فلسفه دین، اصولاً برای ویران کردن بنیادهای دین تأسیس شده است و همه کسانی که امروز با دین مواجه هستند و القاء شبهه می‌کنند، از پایگاه فلسفه دین وارد می‌شوند. این‌ها همگی از پایگاه فلسفه دین به دین حمله می‌کنند و البته ژست آن‌ها، یک ژست کلامی است. با این توصیف چرا حوزه ما، به فلسفه دین نمی‌پردازد؟ چقدر در این زمینه مسلط هستیم، چقدر آراء را می‌شناسیم و به مکاتب فلسفه دین مسلط هستیم؟ چقدر به طلبه‌ها آموزش می‌دهیم؟ مگر می‌توان این رشته‌ها و مباحث را طلبه، صرفاً با مطالعه فرا بگیرد؟ و البته باید مطالعه کرد، اما فلسفه دین، یک علم است و ادبیات علمی خاص خود را دارد و رشته بسیار گسترده‌ای است. جامعه‌شناسی دین، روان‌شناسی دین، مردم‌شناسی دین، مباحث فراوانی در علوم شناختی، فلسفه ذهن، هوش مصنوعی، مباحث هرمنوتیکی، معناشناسی، نشانه‌شناسی، همگی مباحثی هستند که با مفاهیم دینی و فهم دین گره خورده اند. چقدر با این‌ها آشنا هستیم؟

در حوزه فلسفه نیز همین‌گونه است. ما بعد از چهارصد سال هنوز جرأت عبور از ملّاصدرا را نداریم. البته ملّاصدرا نابغه بزرگی بوده و مکتب عظیمی را پی افکنده است، اما ملّاصدرا، ملّاصدراي روزگار خود بود. آفت ظهور نوانغ و نوادر و سطوت و سیطره آن‌ها بر تاریخ علم، آفت عظیمی است که زیان آن کمتر از سود وجود این شخصیت‌ها نبوده است. یعنی همان‌طور که شیخ ظهور کرد و فقه را دگرگون کرد و در آن انقلابی به وجود آورد، که همه تاریخ فقه ما، وامدار شیخ الطائفه (ره) است، اما گفته می‌شود، یک قرن و نیم در فقه، دوره سکوت و سکون داشتیم و کسی جرأت عبور از شیخ را نداشت. قله علمی و شخصیتی او آن‌چنان بود که از ویرای آن، هیچ تپه‌ای دیده نمی‌شد. تا اینکه نواده ایشان ابن‌ادریس، ظهور کرد و آراء او را نقد و نقض کرد. در فلسفه نیز پس از صدرالمتألهین، مبتلا به همین وضعیت هستیم. تصور می‌شود روی حرف ملّاصدرا نمی‌توان حرفی زد و یا نمی‌توان حکمت صدرایی را بسط داد. البته خدا را شاکر هستیم که در روزگار ما فیلسوفی چون علامه طباطبایی و در کنار او استاد شهید مطهری (ره) و اکنون علامه جوادی آملی و استاد عالی‌قدر مصباح یزدی ظهور کرده‌اند و از دهه بیست به این طرف، مکتبی تازه در فلسفه شیعی و اسلامی تأسیس شد که ما از آن به «فلسفه نوصدرایی» یاد می‌کنیم. ولی همه این‌ها کفایت نمی‌کند و بعد از علامه، فلسفه بالندگی کمتری داشته است. ما باید فلسفه را به دهه‌ها و یا صدها رشته بسط بدهیم.

حوزه فلسفه‌های مضاف بسیار گسترده است و فلسفه دین نیز یکی از فلسفه‌های مضاف است. همان‌طور که در فلسفه فقه گفتیم اگر به فلسفه فقه تسلط نداشته باشیم، استنباط ما ناقص است، در هر حوزه دیگری هم که وارد شویم، به همین صورت است. اگر فلسفه سیاست نباشد، نمی‌توان وارد اندیشه سیاسی شد. اگر فلسفه مدیریت اسلامی تأسیس نشده باشد، نمی‌توان علم مدیریت اسلامی تأسیس کرد. اگر فلسفه اقتصاد نداشته باشیم، علم اقتصاد اسلامی بی‌معناست. اگر فلسفه هنر نداشته باشیم، هنر اسلامی معنی ندارد و این‌چنین است هر مقوله دیگری.

فلسفه‌های مضاف، باید بسط پیدا کند و یک یا چند نفر باید در یکی از این رشته‌ها متخصص شود. ده‌ها فلسفه مضاف مورد ابتلا و نیاز ماست که باید تأسیس پیدا کند و توسعه تعمیق یابد.

در همین حوزه حکمت نیز با همه غنا، استواری و عمق و همه دستاوردهایی که در طی تاریخ، حکمای ما داشته‌اند، امروز فقیر هستیم و نیازمند به بسط، بازنگری و بازسازی و نوسازی آن. تا چه زمان باید در متافیزیک توقف کنیم؟ باید حکمت را وارد صحنه کنیم و در افق فلسفه‌های مضاف و معطوف به مقولات مختلف حیات، قرار دهیم و به یک دستگاه معرفتی تبدیل کنیم. شبهات رایج امروز را بدون فلسفه معرفت دینی نمی‌توان جواب داد، اما آیا یک مقاله در حوزه فلسفه معرفت دینی، منتشر شده است؟ و البته مقالات و مطالبی وجود دارد که می‌توان گفت از جنس فلسفه معرفت دینی است، اما آیا کسی این حوزه را به صورت یک دستگاه معرفتی تبیین و ارائه کرده است تا بتوان در متن آن کار کرد؟

منا و شیوه انتخاب تخصص و تمحص چیست؟

باید متخصص باشید تا محقق باشید. بدون تخصص، تحقیق و اجتهاد معنایی ندارد. حقیر حدوداً در دهه پنجاه طلبگی خود قرار دارم و در این مدت نیز در علوم مختلف ورود پیدا کرده‌ام و مطالعه و تحقیق داشته‌ام، اما واقعیت این است که از این‌گر و فرها، چیزی فراچنگ نمی‌آید. من از حدود پانزده سال پیش در یک حوزه معین، متمحص و متمرکز شده‌ام، و عمدتاً در حوزه مبانی و منطوق فهم دین تحقیق می‌کنم. تصور من این است که از آن زمانی که به هدایت الهی و در محضر امام رضا (ع) این نقطه را شروع کرده‌ام، و تا زمانی که «نظریه ابتداء» به نتیجه رسید، اگر اندک توفیقی داشته‌ام، متعلق به این پانزده سال اخیر است که در انتها به نظریه و دانشی دست یافتم و با بسط آن، خرده‌دانش‌های مرتبط را طراحی کردم.

این دو نکته بسیار مهم را در انتخاب تخصص و تمحص باید مدنظر قرار داد:

1. استعداد شخصی؛ اگر در چیزی استعداد نداریم وارد نشویم و با طبیعت خود لچ نکنیم.

2. عشق به کار و تحقیق؛ اگر شیفته نیستید خودتان را معطل نکنید؛ اگر عاشق نباشید به جایی نمی‌رسید. عشق اکسیری است که مس وجود آدمی را طلا می‌کند. شهید مطهری (ره) شب و روز نداشت، همراه با خانواده قصد رفتن به میهمانی داشتند، تا زمانی که خانواده ایشان آماده می‌شدند او به کتابخانه می‌رفت و ایستاده مطالعه می‌کرد. همانند عاشقی که می‌خواهد در همه لحظات، همراه معشوق خود باشد. آقای مطهری (ره) شب و روز نداشت. عاشقانه زحمت کشید، تا مطهری شد. فرق نسل شما با نسل شهید مطهری (ره) - که ما نیز در این بین، نسل برزخی هستیم - این است که در آن زمان کسی نبود که از رشته تخصصی صحبت کند، اما امروز هست و لااقل رشته‌هایی در حال تأسیس است و امکان تخصص یافتن وجود دارد. آقای مطهری (ره) فرزند زحمت خویش است.

الهي هب لي كمال الألقاع إليك، و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك، حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور، فتصل إلى معدن العظمة، و تصير أرواحنا معلقة بعز قدسك. (مناجات شعبانیه، بحار الأنوار، ج 1، ص 97-99)

خداوند را شاکرم که با همه نوسانات، اُفت‌وخیزها و موانع و محدودیت‌ها، حوزه در مسیر تحول قرار گرفته است. امیدوارم که با تلاش علمی خالصانه و محققانه در امر تولید علم و رفع نیازهای معرفتی موفق گردید.